



فصل چهارم

گشایش سفارت امپراتوری آلمان در تهران و افتتاح کنسولگری در بوشهر و تبریز،
عصر گسترش بازرگانی و شکل‌گیری موسسات آلمانی در تهران

در بیست و هشتم مارس سال ۱۸۸۵ میلادی ارنست فن برونشویگ Ernst Von Braunschweig ژنرال کنسول سابق آلمان در شهر صوفیه (بلغارستان) به سمت وزیر مختار آلمان وارد تهران شد. عنوان رسمی این سفارت سفارت امپراتوری آلمان و پادشاهی پروس بود که تا پایان جنگ جهانی اول به این نام خوانده می‌شد. به احتمال زیاد اصرار و فشار بازرگانان آلمانی نقش مهمی در اعزام این هیأت داشت. در همان تاریخ میرزا رضاخان مؤیدالسلطنه گرانمایه به عنوان اولین وزیر مختار در برلین مستقر شد.^۱ نفر دوم این هیأت سفارت آلمان دکتر هاینریش بروگش بود که حدود بیست و پنج سال پیش از آن نیز در زمره اعضای هیأت بارون مینوتولی به ایران سفر کرده بود. برای آگاهی از طرز فکر شاه و دولتمردان ایران در برخورد با ورود سفیر آلمان می‌باید به یادداشتهای روزانه محمدحسن خان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات ناصرالدین شاه از تاریخ ذی‌القعدة ۱۳۰۱ ه.ق مراجعه کرد.

در ۲۷ ذی‌القعدة این سال اعتمادالسلطنه به عنوان میهماندار ایلچی (وزیر مختار) آلمان منصوب و باغ لاله‌زار به عنوان اقامتگاه موقت وزیر مختار تعیین می‌شود. در روزهای بعد شاه مرتباً برای پذیرایی عالی از وزیر مختار سفارش می‌کند. برای پذیرایی از اولین نماینده آلمان اسباب‌زیادی از بلورآلات از کاروانسرای امین‌الملک خریداری می‌شود.

شاه در یکی از روزهای ماه ذی‌الحجه به باغ لاله‌زار می‌رود و اسباب پذیرایی از وزیر مختار آلمان را مورد بازدید قرار می‌دهد و اعتمادالسلطنه را تشویق می‌کند پس از شاه، روزی دیگر وزیران شاه نیز از باغ دیدن کرده و رضایت خود را اعلام می‌دارند.

در روز ۲۷ ذی‌الحجه سال ۱۳۰۱ ه.ق وزیر مختار آلمان وارد تهران شد و در باغ لاله‌زار اقامت اختیار کرد. دو روز بعد برونشویگ به حضور شاه رسید و در حالی که دکتر

هاینریش بروگش در معیت او بود در سلام عام دربار اعتبارنامه خود را تقدیم کرد و خطبه‌ای به زبان فرانسه خواند که اعتمادالسلطنه آنرا ترجمه کرد. چند روز بعد شاه پیامهای محرمانه‌ای برای سفیر فرستاد که اعتمادالسلطنه در خلوت به سفیر ابلاغ کرد.

روزهای بعد سفیر یکی دوبار به حضور شاه رسید و به سخنان او گوش فرا داد. براساس اسنادی که در دست داریم می‌دانیم که ماحصل سخنان محرمانه شاه با وزیر مختار برونسویگ درخواست اعزام مشاق و مستشاران اداری از آلمان کرد و حتی اظهار تمایل نمود که به عده‌ای از آلمانی‌ها که میل دارند به ایران بیایند اجازه اقامت دائم بدهد. شاه در نظر داشت محسن‌خان معین‌الملک را به عنوان فرستاده فوق‌العاده خود به آلمان اعزام دارد که حضوراً پیامهای او را با بیسمارک و دیگران در میان بگذارد. معین‌الملک سفیر ایران در عثمانی بود و بطور موقت به برلین اعزام می‌شد. اعتمادالسلطنه در یادداشت رویدادهای روز ۱۹ شعبان ۱۳۰۲ هـ ق می‌نویسد:

«... بعد [شاه] مرا گوشه‌ای بردند. بعضی فرمایشات و پیغامات به ایلچی آلمان دادند ظاهراً حاجی محسن‌خان معین‌الملک [را] به بعضی ملاحظات نمی‌خواهند پذیرایی کند [کنند]. آلمانها عذر آوردند که امپراتور ناخوش است. شاه از این فقره متغیر شده بود...»

فرستادن محسن‌خان معین‌الملک [مشیرالدوله بعد] به آلمان مقدمه‌ای بود برای ترغیب آلمانی‌ها به دعوت از شاه برای سومین سفر به اروپا؛ شاه اظهار تمایل می‌کرد به آلمان برود و مدتی در آن کشور اقامت گزیند و در مورد اصلاحات و ترقیات آلمان مطالعه کند. در ۲۶ شعبان، سفیر آلمان یادداشتی برای اعتمادالسلطنه که به علت داشتن سمت میهمانداری، رابط او با دولت محسوب می‌شد فرستاد و قول داد در مورد سفر معین‌الملک با او ملاقات و گفتگو خواهد کرد.

روز ۲۸ مارس ۱۸۸۵ میلادی، برابر با ۱۱ جمادی‌الثانی ۱۳۰۲ هـ ق. (۸ فروردین ۱۲۶۴ خورشیدی)، سفارت امپراتوری آلمان رسماً و به‌طور دائم در تهران گشایش یافت و اعضای هیأت باغ لاله‌زار را تخلیه کرده به محل تعیین شده برای سفارت انتقال یافتند. در پاییز همان سال محسن‌خان معین‌الملک از سوی شاه به برلن اعزام شد تا موافقت بیسمارک را برای اعزام چند مستشار نظامی و یک مستشار اداری جلب کند و بدین ترتیب پای آلمانیها را به صحنه سیاست ایران بکشانند. او در اوایل رمضان ۱۳۰۲ هـ ق راهی اروپا شد. او در برلین با بیسمارک ملاقات کرد. پیامهای شاه را به او رساند و پاسخ وی را شنید. بیسمارک با اعزام افسران زیر پرچم و در حال خدمت آلمان و

مشاورین مالی موافقت نکرد. اما معین‌الملک توانست دو ژنرال بازنشسته آلمان را به استخدام قشون ایران درآورد.

یسمارک همچنین پیشنهاد سر ادوارد مالت (Sir- Edward Malet)، سفیر انگلستان در برلین، را برای تشکیل یک کمپانی بین‌المللی راه‌آهن در ایران به وسیله ژولیوس دوروینتر رد کرد.

یادداشت‌های اعتمادالسلطنه که سمت مهماندار وزیر مختار آلمان را داشته است در روزنامه خاطراتش به شرح زیر است:

۲۷ ذی‌الحجه: ایلچی آلمان امروز وارد لاله‌زار شد...

۲۸ ذی‌الحجه: رسماً دیدن ایلچی آلمان رفتیم. همیشه یک نفر از وزرا، موافق عهدنامه باید روز دوم ورود از ایلچی تازه‌رسیده دیدن کند. همیشه آصف‌الدوله می‌رفت، او که حاکم خراسان شد. به جای او من رفتیم...

۲۹ ذی‌الحجه: امروز ایلچی تازه حضور رسید. من ترجمه خطبه او و شاه را کردم... خلاصه پنج ساعت به غروب مانده ایلچی با نهایت تشریفات حضور آمد. در سلام عام پذیرفته شد. با کمال جلال خطبه مفصلی خواند. بعضی جاها گیر می‌کرد. مستشار سفارتش که پشت سرش ایستاده بود سرمطلب را به او می‌گفت. بقیه خاطرش آمده می‌خواند. من بحمدالله با نهایت فصاحت و تسلسل ترجمه کردم...

۳ محرم ۱۳۰۲: بعد از روضه خدمت شاه رسیدیم. فرمودند باشم، کاری دارند. تا بعد از نهار بودم. بعد چند فقره پیام به ایلچی آلمان دادند. من رفتم لاله‌زار، وقتی بود که حضرات سر نهار بودند. تبلیغ فرمایشات غیرمحرمانه در حضور حضرات شد. بعد با خود ایلچی خلوت کرده، دو سه فقره مأموریت خود را انجام دادم...

۱۲ محرم: شاه را خیلی در خیال و متغیر دیدم. ایلچی آلمان صورت امپراتور را که به جهت شاه هدیه فرستاده بود، حضور آورد...

۲۰ محرم: تفصیلی از دیشب که راجع به امروز است می‌نگارم. ایلچی آلمان بعد از ورود چنانچه رسم است مایل به بازدید من شد. من به واسطه نداشتن خانه معتبری طفره زدم. بالاخره بعد از آمدن دوشان‌تپه قرار دادم یک روز آنجا بیاید مرا ملاقات کند. چادری هم زده بودم. دیشب شاه مطلع شدند که حضرات دوشان‌تپه می‌آیند. جهت را از من پرسیدند من هم بدون کم و زیاد عرض کردم. فرمودند حالا که چنین است برو قصر فیروزه، حضرات را پذیرایی کن و بگو منزل من هر وقت شاه دوشان‌تپه می‌آیند قصر فیروزه است...

۱۲ صفر: تفصیلی در روزنامه نوشته بودند که امپراتور آلمان در اتاق خود زمین خورده است. شاه محض خصوصیت همان شبانه مرا فرستادند، لاله‌زار نزد ایلچی آلمان رفتیم، اظهار تالم شاه را کردم.»

در یادداشت‌های اعتمادالسلطنه از دیدارهای او با وزیر مختار آلمان و مستشار او، ضیافت‌های نهار وزیران به افتخار وزیر مختار و میهمانیهای وزیر مختار برای آشنایی با رجال درباری طی سال ۱۳۰۲ ه.ق. مطالب زیادی به چشم می‌خورد. شاه قاجار

چندین بار پیغامهایی محرمانه برای وزیر مختار آلمان فرستاد که به وسیله اعتمادالسلطنه ابلاغ می شد. سرانجام میرزا رضاخان گرانمایه به عنوان وزیر مختار ایران در برلن انتخاب می شود. اعتمادالسلطنه در روزنامه خود، به تاریخ ۶ شعبان ۱۳۰۳ هـ ق. پیش بینی عجیبی می کند و می نویسد:

... دولت آلمان سفارتخانه خود را چند ماه دیگر از تهران برخواهد داشت. از قرار معلوم بیسمارک پشیمان از فرستادن ایلچی به تهران شده. به واسطه نفوذ قدرت روس گویا لازم ندیده است سفارت در ایران داشته باشد. تا بعد از این چه بروز کند و سبب چه باشد...

محسن خان معین الملک سفیر ایران در برلین که دیپلماتی کارکشته و سرشناس بود در خلال یکی از ملاقاتهای خود با بیسمارک تقاضای ناصرالدین شاه را برای درخواست مشارکت جدی و مداخله اقتصادی و صنعتی آلمان در ایران با صدراعظم در میان گذارد. شاه بویژه میل داشت ماده ۱۸ عهدنامه کاملاً موردنظر اولیای امور دولت آلمان باشد.

آنچه که بیسمارک در قبال این درخواست، طی پیامی، خطاب به شاه ایران اظهار داشت در اسناد وزارت امور خارجه ایران و براساس محتوای گزارش مهم و محرمانه محسن خان معین الملک به تهران موجود است که با مطالعه آن می توان به نظرات بیسمارک پیرامون وضعیت ایران آن روز و ابعاد مداخله آلمان در جهت بهبود و توسعه اقتصادی و سیاسی ایران آگاه شد.

معین الملک در گزارش ۲ صفر ۱۳۰۳ خود سخنان بیسمارک را این چنین بازگو می کند: بیسمارک خطاب به معین الملک و درحقیقت خطاب به سلطان قاجار چنین می گوید:

«اعلیحضرت... از دوستی آلمان مطمئن باشند که در مقام ضرورت از مداخله و اقدامات دوستانه مضایقه نخواهد کرد. ولی در مقام خیرخواهی به شما می گویم که به حمایت و معاونت دیگران نباید خاطرجمع شده آسوده نشست. باید هر دولتی در فکر استقلال خود باشد؛ و استقلال خود را از دیگران نخواهد. محرک چرخ پولتیک دول، امروز افکار عمومی است؛ هیچ دولتی برخلاف میل و افکار ملت خود به کاری اقدام نمی تواند بکند. پس باید کاری کرد که افکار عامه را متوجه و مساعد به خود کرد و آن هم نمی شود، مگر به اقدامات صمیمی و غیرت و همت در اصلاحات داخلی و داخل شدن به طریق تمدنی که امروز لازم ملزوم بقاء و استقلال دول و ملل است. باید افکار عامه را به خود «انترسه» کرد، و اعتماد نباید نمود مگر به قوت خود... حمایت و اعانت بر زندگان می شود، نه بر مردگان. چیزی که افکار عامه را در اروپا و در این سامان متوجه دولت عثمانی کرده است، غیرتی است که باوجود غوایل کثیره و موانع متعدده، در ازدیاد و تکمیل مالیه و حربیه خود بکار می برند. بطوری که امروز استعداد حربیه ترکها در پولتیک عمومی و مسأله شرقیه، وزن عظیم دارد. این است که همه با ایشان راه مدارا پیش گرفته و هر یک از دول

رقیب در جلب ایشان به طرف خود، اهتمام و بر دیگری سبقت می‌کند. قوهٔ مالیه و ترتیبات عسگریه ایران به درجهٔ مطلوبه نیست؛ نواقص زیاد دارد. ولی استعداد هر نوع اصلاح و ادوات آن در ایران موجود است. اعلیحضرت... باید به اصلاح این دو اداره، و اصلاح راههای مملکت، و رفع موانع تجارت - بدون فوت فرصت همت فرمایند. حرکت... امروز با برق و بخار است و این حکم لمن غلب، وضع ما را می‌بینید که با وجود اطمینان از صلح، اوضاع حربیه ما مثل ایام جنگ است... بهترین وضع حفظ مصالحه و دوام صلح، حاضر جنگ بودن است. مایه بزرگ قوت و مکنت یک دولت، در محفوظ بودن ادارهٔ مالیهٔ آن از حیث و میل و افراط و تفریط است. به هر وسیله است راه این خطر را باید بست. اگر مردمان کارآگاه، و در علم اداره عالم، هنوز در ایران نرسیده و کمیاب است، باید از خارج جلب کنند. و اگر از ما بخواهید، اگرچه اشخاص کاردانی را که در سر کاراند، از خود دور نمی‌توانیم کرد ولی چنانکه محض دوستی در حق دولت عثمانی کرده‌ایم در حق دولت [ایران] هم مضایقه نکرده، مردمان کاردان و کومپتان انتخاب کرده، می‌فرستیم، و اینها را محض خیرخواهی و دوستی می‌گوییم... مجدداً سرمشق نمودن دولت پروسیا را به شما توصیه می‌کنم که در بدترین احوال فقر و فلاکت بود، به همت غیرت و صبر و قناعت بدین مقام فوت و سعادت رسید»

ماده ۱۸ ماده‌ای بود که حسب اصرار شاه و سپهسالار در سال ۱۸۷۳ میلادی به پیمان‌نامه دولتمین افزوده شده بود و بدان اشاره کردیم «در صورتیکه ما بین دولت ایران و دولت دیگری اختلافی واقع شود، دولت آلمان اظهار می‌دارد که حاضر است به موجب اظهار دولت... ایران به جهت معاونت در رفع اختلافات اهتمامات دوستانه خود را به عمل آورد.»

این ماده سست و بی‌ارزش و غیرقابل اعتماد بود اما شاه آویختن به طناب باریک آنرا نیز برای خود موفقیتی بزرگ به شمار می‌آورد.

هرگاه پیشرویه‌های روسیه تزاری در آسیای مرکزی از یک سو و جنگهای متناوب او با دولت عثمانی را در نظر آوریم و گستاخی و بی‌پروایی و غرور ژنرالهای تزاری و دیپلماتهای آن کشور را که با ایران به‌مثابه نیمه‌مستعمره‌ای ضعیف و پوشالی رفتار می‌کردند مجسم کنیم، به دلایل کوشش ناصرالدین شاه برای آویزان شدن از چنین طناب سستی آگاه خواهیم شد.

نصایح بیسمارک آنچنانکه میرزا محسن‌خان معین‌الملک در نامه خود به شاه منعکس کرده است، بیشتر جنبه خیالپرورانه و ایده‌آلیستی داشت تا راهنمایی مبتنی بر قبول واقعیات و ملموسات. اسناد رسمی دولت آلمان که بعدها انتشار یافت نشانگر آنست که بیسمارک هرگز مایل نبود با ورود به صحنه سیاست و اقتصاد ایران نارضایی و خشم دولت روسیه تزاری را برانگیزاند. اینکه بیسمارک توصیه می‌کرد قوه مالیه و

ترتیبات اداره عسگریه ایران اصلاح شود به همان اندازه از نظام سلطنتی مستبده ناصرالدین شاه که پسر نالایق خود کامران میرزا را به مقام فرماندهی کل قوا و وزارت جنگ می‌گماشت، بعید بود که توقع سپردن مالیه کشور بدست رجال پاکدامن مطلع و دارای دانش و قدرت اداره کشور و توانایی وقوف از اوضاع جهان. آن نظام به گونه‌ای درهم و برهم و بلیشو و شرب الیهود بود که چنین انتظاری از آن امری محال می‌نمود.

خصیصه نظام استبدادی ایل سالاری قاجاری در تداوم اوضاع به همان ترتیب، حفظ قدرت شاه به هر ترتیب، فرصت دادن به بزرگان و گردن کلفتان از هر طبقه برای شکم چراندن و برطرف کردن نیازهای خود و خانوار و دودمان و ایل و طایفه‌شان؛ و مکیدن خون رعیت و برکشیدن رمق ملت بود.

درآمد عمده مملکت از مالیات بر کشاورزی و دامداری بدست می‌آمد. گمرگ و عایدات مرزی نیز ممرهای دیگر عایدات بودند. صناعت درحد ابتدایی و تنوع شغلی بسیار ناچیز بود نه کارخانه‌ای در کار بود و نه سازمانهای تولیدی گسترده‌ای. آنچه که از ملت بدست می‌آمد یکسره به خزانه نمی‌رفت. مبالغ قابل توجهی خرج مستمریها و مواجب‌بگیران و مفتخوارانی می‌شد که در پایتخت و مراکز ایالات بیکار می‌گشتند و حقوق دیوانی داشتند.

قیاس ایران و آلمان، قیاس مع الفارق بود.

در آنجا طبقات تولیدکننده با پشتوانه قابل توجه مادی بسیار بودند. هزاران کارگاه و صدها کارخانه و دهها کنسرن بزرگ به کار اشتغال داشتند. خطوط آهن کران تا کران کشور کشیده شده بود. صنایع کشتی‌سازی آلمان چشمها را خیره می‌کرد و صدها رشته صنعتی به اضافه تولید کشاورزی قابل توجه، امکان ازدیاد درآمد دولت را فراهم می‌آورد.

جنگهای مذهبی قرون جدید آلمان گرچه کمر جامعه آلمانی را شکسته بود ولی در مقام مقایسه با آنچه که بیگانه و خودی از چندین قرن پیش بر سر ایران آورده بودند، ضربه کوچکی به شمار می‌رفت.

ایران از یورش مغول به بعد، دیگر سربلند نکرده بود. مغول و تاتار و ترکمن و افغان و عثمانی در قرن نوزدهم روس و انگلیس، با پتک جهالت یا دشمنی چنان ضرباتی به سنگپایه فرهنگی و اقتصادی و حتی درونمایه ذهنی ایرانیان وارد ساخته بودند که بقای ایران خود یک معجزه بشمار می‌رفت. اینکه بیسمارک توصیه می‌کرد «بهترین وضع حفظ مصالحه و دوام صلح، حاضر به جنگ بودن است» گفته‌اش حرفی از پایه بی‌ربط

بود.

ایران نه تنها آماده برای جنگ هر جنگی نبود بلکه همان افواج مختصری که تحت السلاح داشت، در زمره بیچاره‌ترین و مفلوک‌ترین و ژنده‌پوش‌ترین رعایای ایران بودند که از بد حادثه دچار نظام و سیستم بنیچه شده و تا دم‌مرگ از شر فرماندهان اخاذ و گدا طبع خود رهایی نداشتند.

علت عمده همه آن نابهنجاریها گذشته از سلطه‌گری روس و انگلیس، رژیم شاهنشاهی خودکامه، شخص شاه و ناهمی و کژطبعی و صفات دون‌پروری و جهالت و باری به هر جهت گذرانی او و فساد و غارتگری و وطن‌فروشی و جهالت و دیگر صفات درهم عجین شده دولتمردانش بود که در میان همه آنان تک و توکی نخبگان مصلح و دوراندیش چون امیرکبیر و میرزا حسین خان مشیرالدوله جان خود را به رایگان از دست دادند و صحنه را برای ناکسان و چاپلوسان و دونان خالی گذاردند.

نقش شاه در ایران مخصوصاً در دوران پنجاه سال، سلطنت ناصرالدین‌شاه، نقشی مهم، تأثیرگذارنده و سرنوشت‌ساز بود.

زاممدار در ایران که در طول روزگاران پیوسته بدور از آئین دموکراسی و مجلس و پارلمان و سازمانها و طبقات سیاسی و احزاب و مطبوعات بوده است، شخص تصمیم‌گیرنده، آمر، و در هر حال تأثیرگذار بشمار می‌رفته است - زیرا زمامدار طبقه حاکمه را برمی‌گزید و طبقه حاکمه با طبقات حکومت‌شونده تماس داشت.

اگر حکومت پادشاهی پروس به امپراتوری آلمان بدل و بیسمارک بزرگترین سیاستمدار اروپا شناخته شد؛ بدان علت بود که سطح فهم و درک آلمانیان یا دست‌کم رجال آن کشور در آن روزگار، قرن نوزدهم بالا بود. هم امپراتور و هم صدراعظم او میهن‌دوست و داهی و دلسوز و مردم‌پرور بودند و عظمت و سربلندی میهن خود را می‌خواستند. دیگر آنکه روسیه تزاری فاتح در شمال آن کشور و انگلیس صاحب مستعمره هندوستان در شرق آن سرزمین جا و مأوا نداشتند. آلمان، ایران نبود که به عنوان سرزمین حائل و حدفاصل میان قفقاز و هند قرار گرفته باشد.

دیگر نمایندگان آلمان

دو مشاقتی که آلمانی‌ها به ایران اعزام داشتند «فلمیر» Fellmer و «وت» Weth نام داشتند که اولی تا اواخر دهه ۱۸۹۰ و دومی تا حدود سال ۱۹۱۱ در ایران ماندند. پس از آندو نیز نظامیان آلمانی در تعداد کم و غالباً کمتر از انگلستان یک‌دست در ایران حضور داشتند. معروفترین آنان «هازه» نام داشت که ویلهلم لیتن شرح مبالغه‌آمیزی درباره

کارهای او و نقشش در سرکوبی یاغیان و بویژه طرفداران محمدعلی میرزای مخلوع در کتاب خود آورده است.

حضور کوتاه مدت برونشویگ وزیر مختار آلمان در تهران با واکنشهای تند و تلخ دیگر سیاستمداران اروپایی و آمریکایی مقیم تهران روبرو شد.

ساموئل گرین ویلر بنجامین Samuel Green Wheeler Benjamin وزیر مختار آمریکا در تهران برونشویک را به رفتار غیردوستانه و تحقیرآمیز نسبت به کارکنان سفار آمریکا متهم می‌کرد.

در یازدهم آوریل سال ۱۸۸۶ ارنست فون برونشویگ وزیر مختار آلمان در تهران به علت بیماری به کشور خود مراجعت کرد و بجای او گوستاو فراهرشنک تسوشواینسبرگ Gustav Frhrschenckzu Schweinsberg وزیر مختار پیشین دولت رایش در سانتیاگو [شیلی] در دهم دسامبر همان سال وارد تهران شد.

در سال ۱۸۸۸ دروموندولف Drummond وزیر مختار جدید انگلیسی که به تهران آمده بود کوشید نظر وینکلر Herr Winekler وزیر مختار آلمان در تهران را به تشویق سرمایه‌داران اروپایی به مشارکت در دریافت امتیاز کشیدن جاده‌ای از شوشتر به تهران از طریق خرم‌آباد-بروجرد، سلطان‌آباد قم جلب کند. وزیر مختار این مذاکره را به آلمان گزارش داد و بیسمارک آنرا «هذیان‌گویی» خواند.

سومین سفر ناصرالدین شاه

سرانجام در بهار سال ۱۸۸۹ میلادی / شعبان ۱۳۰۶ ه. ق شاه سومین سفر خود را به اروپا آغاز کرد و پس از عبور از روسیه و گراندوشه لهستان که در آن تاریخ یکی از ایالات روسیه بود در ۸ شوال ۱۳۰۶ ه. ق وارد خاک آلمان شد.

شاه در حالی که از وفور جنگل و درخت و چمن و تعداد بیشتر آبادیها نسبت به خاک لهستان غرق شگفتی بود پس از عبور از فرانکفورت و صرف ناهار در آن شهر وارد ایستگاه راه آهن برلین شد و مورد استقبال ویلهلم دوم هوهنزلورن پسر فردریک ویلهلم فردریک سوم، نواده ویلهلم اول قرار گرفت. بیسمارک به علت بیماری و استراحت و تمارض در وارزین بیلاق خود در ایستگاه حضور نداشت و به جای او پسرش کنت هربرت بیسمارک در میان استقبال‌کنندگان دیده می‌شد.

شاه پس از استقبال گرم امپراتور و آشنا شدن با خیل دولتمردان، مارشالها و ژنرالهای آلمانی عازم عمارت سلطنتی بل و Bellevue در حومه برلین شد و در طول راه مورد استقبال هزاران نفر آلمانی واقع شد که لباسهای خوب، پاکیزگی و

خوش صورت و خوشگل بودن آنها شاه را تحت تأثیر قرار داد. شاه درباره امپراتور ویلهلم دوم در خاطرات خود با چنین جملاتی اظهار نظر می‌کند:

«بقدری مردم هورا کشیدند و خوشحالی کردند و جمعیت متصل بود که دست من خسته شد و گوش ما رفت. دست امپراتور هم خسته شد، دست چپ امپراتور علتی دارد که بی حرکت است، یا مادرزاد یا عارضی فلج مانند است. خیلی کم حرکت می‌دهد به اشکال، در گوش راست هم پنبه می‌گذارد. معلوم می‌شود در گوش هم علتی دارد، قد او زیاد بلند نیست، جوان است، صورت خود را می‌تراشد، سبیل کوچک زردی دارد و خوش صورت است اما صورت او انگلیسی است، معلوم است نوه ملکه انگلیس است. شباهت به آلمان ندارد، خیلی مهربان و متواضع و مؤدب است، چند زبان غیرزبان آلمانی که زبان خودش است می‌داند. روسی و انگلیسی، فرانسه را خوب حرف می‌زند، تربیت شده و با کمال است.»

امپراتور ویلهلم دوم با صمیمیت خاصی از ناصرالدین شاه استقبال کرد، او را در عمارت ییلاقی بل و و جای داد و ناصرالدین شاه می‌نویسد که «امپراتور خودش آمد منزل ما را، حتی اتاق خواب را خودش در باز کرده نشان داد.»

میهماندار ناصرالدین شاه در آلمان ژنرال فن کرولمان (کولمان) همان افسر جوان آتاشه نظامی سفارت پروس در تهران به سال ۱۸۶۰ بود که همراه بارون مینوتولی به تهران آمده بود اینک او در درجه ژنرالی سمت میهمانداری شاه را برعهده داشت.

شاه در روزهای بعد از امپراتریس آلمان در عمارت پتسدام دیدن کرد. کاخها و عمارت‌های تاریخی برلین را مورد بازدید قرار داد و در یکی از مراسم مذهبی پروتستانها نیز به عنوان میهمان حضور یافت. در آئین ناهار خوردن قیصر با سربازان نیز شرکت کرد و تحت تأثیر رفتار ساده و بی‌پیرایه ویلهلم قرار گرفت که در ساعات صرف ناهار، افسران و سربازانش بدون توجه زیاد به او یا احترام‌گذاردن، آزادانه در برابرش می‌نشستند و سیگار می‌کشیدند و غذا می‌خوردند و ویلهلم نیز در کنار ناصرالدین شاه پشت میزی نشسته از همان غذای عادی نظامیان و در همان بشقابها غذا می‌خورد.

قیصر ناصرالدین شاه را در یکی از مانورهای توپخانه شرکت داد.

این مانور در ۱۱ شوال ۱۳۰۶ ه.ق برابر ۱۱ ژوئن ۱۸۸۹ انجام شد. یک واحد نظامی با توپخانه و خمپاره‌انداز یک هدف فرضی را مورد حمله قرار دادند. شاه بخصوص تفنگ‌های جدید هشت تیر آلمانی موسوم به «بارپتسیون» را که یک نوع تفنگ خودکار پیشرفته بود، مورد توجه قرار داد. عملیات تیراندازی پیاده‌نظام و حمایت توپخانه از آنان، شامل شانزده باطری و یکصد و بیست عراده توپ شاه را تحت تأثیر

قرار داد. شاه در حالی که از زیبایی و عظمت خیابان «طیول» که در امتداد دروازه براندنبورگ قرار داشت و مخصوصاً روشنایی خیابان با چراغهای برق لذت می برد وارد برلین شد و در مراسم روز آبخوکی که از اعیاد ملی آلمانی هاست شرکت کرد.

در یکی از ضیافتهای سلطنتی امپراتور به گرمی از مناسبات ایران و آلمان و مخصوصاً دوستی پدربزرگش ویلهلم اول و پدرش فردریک ویلهلم با ناصرالدین شاه سخن گفت. شاه نیز به فارسی بیانات صمیمانه ای ایراد کرد که بوسیله میرزا رضاخان [مؤیدالسلطنه گرانمایه] وزیر مختار ایران در برلین به زبان آلمانی ترجمه شد.

شاه در روزهای بعد از حمامهای بخار، آکواریوم و باغ وحش برلین دیدن کرد و یک روز نیز از کارخانه های کروپ در اسن بازدید نمود و بازدیدهای خود را با رفتن به چاپخانه های آلمان که مطبوعات بیشماری نشر می کردند کامل نمود. یکی از مراسمی که شاه در آن شرکت کرد، ضیافت سفارت جدیدالتأسیس ایران در برلین به مناسبات سفر شاه ایران به پایتخت آلمان بود.

بازدید از کارخانه های زیمنس که وسایل الکتریسیته، کابلهای زیردریایی پیل الکتریکی تولید می کرد؛ شاه ایران را با یکی از مظاهر پیشرفته تمدن صنعتی جدید اروپا یعنی نیروی الکتریسیته آشنا ساخت. در کارخانه زیمنس بود که شاه برای اولین بار اختراع جدید صنعتی غرب یعنی بادبزن برقی را دید که برای او بسیار جالب و شگفت انگیز بود:

«کارخانه خیلی گرم بود و بوی قیر و بوهای دیگر و ما حرکت می کردیم همه را می دیدیم، در بین گردش نسیم خنکی احساس کردیم، باد می وزید، مثل باد بهشت که در آن گرما و تعفن، آدم را زنده می کرد، ما تعجب کردیم از کجا باد می آید، بعد ملتفت شدیم از یک چرخ است، پره پره ساخته اند، با الکتریسیته حرکت می کند، با سرعت زیاد و احداث باد می کند، اسبابی دارد که به حرکت انگشت چرخ می ایستد، یک مرتبه تعفن و گرما جهنم می شود، باز به انگشت می گذارند به حرکت می آید بهشت می شود. خیلی مغتنم دانستم و آنجا ایستادم، خنک شدم، باد طوری بود که دامن سرداری و کلیچه را خوب حرکت می داد، گفتیم اگر ممکن است یکی از این چرخها بسازند برای ما به طهران بفرستند، سِمن (زیمنس) گفت می سازم و می فرستم.»

شاه زیمنس و تشکیلات او را [احتمالاً به علت همکاری زیمنس در کارهای سیم کشی تلگراف در ایران] می شناخت. در سفرنامه اشاره می کند که ماتیاس که نزد زیمنس بود قبلاً مدتی در تهران «در سر کارهای سِمن بود»

شاه پس از پنج روز اقامت در برلین عازم ماگدبورگ (Magdeburg) و کاسل

(Kassel) واسن شد. امپراتور برای نشان دادن مراتب احترام خود به ناصرالدین شاه او را تا ایستگاه پتسدام مشایعت کرد.

نکته جالب اینکه در سفر به سوی کاسل ناصرالدین شاه و ملتزمین رکاب او برای نخستین بار به جای غذاهای رنگین و گوناگون ایرانی یا فرنگی، ساندویچ خوردند: «توی کاغذهای بسته بسته، نان و گوشت سرد و چیزهای خوب گذارده بودند، هر بسته را با یک شیشه شربت به یک آدم می دادند.»

شاه بطور محسوس تحت تأثیر میهمان نوازی و مهربانی قیصر و رجال دولت او قرار گرفته بود که برای خوشایند او حتی بروگش عضو اولین و دومین هیأت دیپلوماسی آلمان در ایران و برونشویک اولین وزیر مختار آلمان در تهران را به دیدنش فرستاده بودند. بروگش از مصرشناسان و باستانشناسان نامی بود و مصاحبت او برای شاه بسیار دلنشین می نمود. سفر شاه به ماگدبورک، کاسل واسن تا ۱۶ ژوئن / ۱۶ شوال بطول انجامید. آنچه که شاه در یادداشتهای خود می نویسد از نظر آگاهی به ابداعات دوران زندگی او که قبلاً ندیده بود جالب است. به عنوان مثال دوش حمام که «از بالا آب مثل باران یا لوله آب پاش می ریزد به سر» دوچرخه (ولوسپید Velocipede)، تراموای اسبی و بخاری، عکاسی فوری «آدم به هر حالت و وضعی هست، فوراً عکس او را برمی دارند»؛ از اختراعاتی بوده که توجه شاه را به شدت جلب کرده است.

سفر شاه به آلمان تأثیر مهمی در برانگیختن توجه آلمانی ها به برنامه ریزیهای درازمدت سیاسی - اقتصادی در ایران داشت. یکی از روزنامه های آلمان دوچه کلونیال تساتیونگ Deutsche Kolonial Zeitung مدتی پیش از آن در زمینه تولیدات مفید ایران برای صنایع آلمان شرح جامعی به چاپ رسانده بود و تأسیس سفارت آلمان در تهران را آغازی برای اعمال سیاست شرقی آلمان در خاور نزدیک خاورمیانه و خاور دور می دانست.

از همان دوران فکر تأسیس بانک و کشیدن راه آهن در مشرق زمین مورد توجه جراید آلمان بود.

اما آلمانی ها در طی دهه بعد ۱۹۰۰-۱۸۹۰ آگاه شدند که شانسی برای مشارکت در طرحهای اقتصادی - صنعتی ایران ندارند و این علی رغم نامه ها، تشویقها و سخنان گرم و امیدوارکننده شاه و درباریان و فرستادگان او نظیر محسن خان معین الملک و دیگران بود. که نظرات استراتژیک روسها و انگلیسیها در ایران را دست کم گرفته بود.

آلمانی ها طرحی برای راه آهن تهران - رشت تهیه کردند که برلینر هندلز گزلفاشافت Berliner Handels Gesellschaft انجمن تجاری برلین از آن حمایت می کرد.

علاوه بر برلینر هندلز گزلفاشافت، گروه مالی اتحادیه بانکداران وورتمبرگ

Wuerttemberg و عده دیگری نیز خواهان مشارکت در احداث راه آهن ایران بودند که مخالفت روسها همه این کوششها را نقش بر آب کرد.

بارون مارشال فون بی برشتاین Von Bieberstein سفیر آلمان در عثمانی پیوسته امپراتور را تشویق می کرد که برای آلمان نقش فعالتری در خاور میانه در نظر گیرد. در فصل راه آهن برلین - بغداد خواهیم دید که کوششهای او سرانجام به نتیجه رسید و سیاست شرقی آلمان جای مهمی را در سیاستگزاریهای خارجی آن کشور به خود اختصاص داد.

روزنامه های آلمان پس از سومین سفر شاه به آلمان توجه بیشتری به ایران نشان می دادند.

صنایع آلمان نیاز به بازارهای جدید داشتند و نظرات بیسمارک دایر بر درون محوری و بسنده کردن به قاره اروپا مورد قبول و رضایت نویسندگان مطبوعات و صاحبان صنایع آلمان قرار نمی گرفت.

سرمایه داران آلمانی به شدت علاقه مند به مشارکت در احداث خطوط راه آهن ایران شده بودند ولی کلیه مساعی آنان در مقابله با اعمال نفوذ مخرب روسیه تزاری به هدر می رفت.

بیسمارک و پسر او هربرت بیسمارک معتقد بودند که آلمان هیچ منافع سیاسی در ایران ندارد و علاقه به ایجاد منافع سیاسی هم ندارد. هیأت نمایندگی آلمان در ایران تنها یک مرکز مشاهده بیطرف شناخته می شد

در بازگشت شاه از برلین، موضوع اعزام عده ای از صاحب منصبان ارتش آلمان یا بطور کلی اعزام یک هیأت نظامی آلمان به ایران برای آموزش افواج قشون شاه مورد مذاکره شاه و وزیر مختار آلمان قرار گرفت.

در هفتم فوریه ۱۸۹۳ پس از انتقال گوستاو فراهر شنگ تسوشو اینسبرگ وزیر مختار قبلی آلمان به چین و انتصاب به عنوان سفیر کبیر آلمان در آن کشور، نیکولاس گراف فون والوتیز Nikolaus Gf Von Wallwitz وزیر مختار سابق آلمان در دوشه لوگزامبورگ از ۱۲ آوریل ۱۸۹۳ به عنوان وزیر مختار آلمان در ایران تعیین شد و در ششم اکتبر همان سال وارد تهران شد.

فرد. جی. مارتین به نقل از کاساکوفسکی می نویسد که شاه در تابستان ۱۸۹۳ مذاکراتی را با وزیر مختار آلمان در تهران نیکولاس گراف فون والوتیز آغاز کرد. احتمالاً او میل داشت یک سازمان نظامی جدید به سبک ارتش آلمان در ایران ایجاد کند و از تک محوری و ترکتازی قوای قزاق که با آئین نامه ها و روش انضباط نظامی روسیه اداره

می شد بکااهد.

شاه در طول مدت اقامت خود در آلمان بشدت تحت تاثیر نظامیان منضبط پروسی قرار گرفته بود و می اندیشید با حسن نظری که ویلهلم نسبت به او دارد اینکار انجام خواهد شد؛ اما مذاکرات به جایی نرسید. آلمانی ها بابت ارائه خدمات خود هزینه قابل توجهی پیشنهاد می کردند و شاه آهی در بساط نداشت. مذاکرات بی نتیجه ماند و قطع شد.

در بیست و یکم نوامبر ۱۸۹۵ وزیر مختار گراف فون والدنیر به هامبورگ منتقل و در دوم ژانویه ۱۸۹۶ تهران را ترک گفت. جانشین او گوئتر فراهرفون گرتنر گریبنو Gunther Fhrvon Gaertner Griebenow قبلاً سرکنسول آلمان در کلکته بود که از سوم دسامبر ۱۸۹۵ به وزیر مختاری ایران منصوب شد و در ۲۳/۵/۹۶ به تهران آمد.

در این دوران بود که بیسمارک از مقام خود کناره گرفت و کاپریری صدراعظم شد. ظاهراً قیصر مداخله بیشتری در امور سیاست خارجی آلمان می نمود و تغییرات دلخواه خود را در آن ایجاد می کرد.

در مجموعه اسناد وزارت خارجه ایران گزارشی از امین السلطان صدراعظم، خطاب به ناصرالدین شاه، موجود است که حکایت از آن دارد ژنرال کاپریری، صدراعظم آلمان پس از بیسمارک، طی تلگرافی به تهران به شارژ دافر آن کشور در دربار شاه مأموریت داده است تا به صدراعظم امین السلطان اعلام دارد.

«چون مقصود امروزه دولت آلمان کما فی السابق برقراری صلح دائمی و استحکام دوستی در کار است، لهذا رسماً به جناب شما اظهار می دارم که در این تغییر وزارت دولت آلمان که برای بعضی اصلاحات داخله لازم شده بود به هیچوجه تغییری در پولتیک دولت آلمان حاصل نشده است و من همان عقاید را دارا هستم که سلف محترم من پرنس بیسمارک دارا بودند.

خاصه باب مراوده با دولت ایران که چون لازم دیده بودند، من نیز تصدیق دارم و شدیداً لازم می شمارم که با یک دولت باشرف مشرق زمینی که دارای نجابت و اصالت به موقع است هرچه بتوانیم بیشتر دوستی و بهتر مراوده داشته باشیم؛ لهذا به شما اطمینان می دهم که مراوده دوستانه خالصانه ما بیشتر از پیشتر برقرار خواهد بود و خواهش دارم اعتماد مرا نسبت به دولت و شخص اعلیحضرت همایون ولی نعمت قبول فرمایید.»

امین السلطان در عریضه خود می افزاید که درقبال این پیام به شارژ دافر اظهار داشته خواهش دارم فوراً سلام مرا به جناب شانسلیه (صدراعظم) ابلاغ نموده و بنویسید که اولاً جناب شما را از صمیم قلب برای این پست بزرگی که نائل شده اید تبریک می گویم و ثانیاً از اظهارات دوستانه خودتان که نسبت به حسن مراوده دوستانه دولتین اظهار داشته اید. کمال امتنان را دارم و...»

ادامه گزارش شامل تعارفها و تشکرهای امین السلطان از پیام رسمی شانسلیه آلمان است.

بدین سان از آغاز دوران سلطنت ویلهلم دوم، سیاست «درانگ ناخ استن» یا نگاه به شرق، جایگزین سیاست درون قاره‌ای «اروپایی‌نگری» بیسمارک شد. ویلهلم برای هندوستان، ترکیه عثمانی، ایران، مراکش، و آفریقای شرقی سوداهای دور و درازی درسر می‌پروراند و علاقه داشت در این مناطق استراتژیک ضربه‌های سنگینی به منافع انگلیس، روس و فرانسه وارد آورد. در مورد روسیه، سیاست قیصر تا مدتها تابع نوسان پاندول مناسبات سیاسی دو دولت بود. یعنی اگر آلمانیها موفق می‌شدند روسیه را در حلقه مهمترین خود وارد کنند، قیصر حاضر بود در مورد مناطق نفوذ تزار چشم به هم بگذارد؛ اما اگر روسها به اتفاق مثلث می‌پیوستند تردیدی نبود که قیصر، همچنان که در ۱۹۱۴ دیده شد، از جنگ با تزار که پسر عم عزیز او بود خودداری نمی‌کرد.

قتل ناصرالدین شاه در ماه آوریل سال ۱۸۹۵ / ۱۷ ذی‌قعدة سال ۱۳۱۳ هـ ق / اردیبهشت ۱۲۷۵ هـ ش / با اندوه عمیق قیصر آلمان روبرو شد.

ویلهلم دوم در تلگرامی به مظفرالدین شاه قاجار جانشین ناصرالدین شاه با کلماتی این چنین همدردی خود را با تغیرت کشته شدن ناصرالدین شاه ابراز داشت: «هنگامی که خود را حاضر کرده بودم که در موقع جشن سال پنجاهم سلطنت پدر بزرگوار شما تهنیت بفرستم؛ خبر بلیه ناگهانی که به تقدیرات آسمانی بدان اعلیحضرت و مملکت ایران وارد آمد، به من رسید. اینک، از صمیم قلب در این مصیبت اظهار مشارکت می‌کنم و برای سعادت و اقبال آن اعلیحضرت دعا می‌نمایم. و از خداوند مسئلت می‌کنم که آن اعلیحضرت را همواره در کنف حمایت خود محفوظ بدارد.»

آلمانی‌ها در خلیج فارس

در دوران سفارت فون‌گرتنر گرینو بود که: دولت آلمان فعالیت دیپلوماسی خود را تا کرانه‌های خلیج فارس گسترش داد. برای اولین بار نایب کنسولگری آلمان در بهار ۱۸۹۷ در بندر بوشهر ایجاد شد که بزودی به کنسولگری تبدیل شد. کنسولهایی که از این تاریخ تا آغاز جنگ جهانی اول در بوشهر مأموریت یافتند کسانی نظیر هه‌نک Heneck، راینهاردت Reinhardt، روسلر Rosseler و اسموس Wassmuss و لیتسه‌مان Listemann بودند که حضور و فعالیت آنان در بوشهر مرکز سیاسی بریتانیا در خلیج فارس، من‌المجموع مورد رضایت نمایندگان سیاسی و کنسولی انگلستان در

خلیج فارس نبود.

حضور کنسولگری آلمان در بوشهر، مهمترین بندر تجاری - خلیج فارس در اواخر قرن نوزدهم میلادی و دو دهه نخست قرن بیستم، به مؤسسات دریایی آلمانی یاری کرد خط کشتیرانی هامبورگ آمریکا (Hamburg - Amerika linie) را در سال ۱۹۰۶ تا بنادر مختلف خلیج فارس گسترش دهند. درحقیقت وظیفه اولیه و مهم این کنسولها برقراری ارتباط میان هامبورگ خلیج فارس و تسهیل تجارت آلمان بود.

از سال ۱۸۸۴ صدور کالاها و تولیدات آلمان به خلیج فارس مورد توجه کامل تجار آلمانی واقع شده بود. در مرحله نخست بازرگانان آلمانی مقادیر قابل توجهی از قند تولیدی خود را که در کارخانجات قندسازی هولشتاین تصفیه می شد به خلیج فارس فرستادند و بهای آنرا کمتر از قیمت قند فرانسه تعیین کردند اما موفقیتی بدست نیاوردند.

وادالا نایب کنسول فرانسه در بوشهر در سالهای جنگ جهانی اول علت این عدم موفقیت آلمانی ها را طعم نامطلوب قند تولیدشده در آلمان می داند که مورد پسند ذائقه ایرانیان و اعراب واقع نشده بود.

یازده سال بعد در ۱۸۹۵ اولین کشتی بخاری آلمانی مقدار زیادی زغال سنگ، نمونه هایی از پارچه های مختلف، زیر پیراهنی، ملافه، زیرپوشهای زنانه و غیره را به خلیج آورد و یک بازرگان هامبورگی تجارتخانه خود را در بوشهر افتتاح کرد.

در همان سال دولت آلمان با اعزام یک کشتی جنگی موسوم به کورموران Cormoran به بوشهر و بصره در جهت حمایت جان و مال و فعالیت کشتیرانان و بازرگانان آلمانی که در بنادر خلیج فارس تردد می کردند اقدام به قدرت نمایی نمود. حضور این کشتی جنگی به تجار آلمانی کمک کرد که تعدادی از دعاوی شرکتهای آنها در ایران به نتیجه مورد نظرشان برسد.

در سال ۱۸۹۵ تجارتخانه یوهان ورت John Werth مقیم شهر برم با تأسیس یک مرکز بازرگانی در بوشهر برای خرید گندم، جو، پوست حیوانات و غیره و فروش زغال سنگ، اسلحه، سیمان، قند، شمع، آهن، چوب، صابون، لامپ، ماشین آلات کشاورزی، عطریات، شیشه آلات، خورده ریزخانه، وسایل زینتی و موسیقی نظیر دستگاه پیانو، ارتباط مستقیم وارداتی - صادراتی میان آلمان و بوشهر و داخله ایران را ایجاد کرد و سه کشتی کمپانی مرتباً بین بوشهر و هامبورگ تردد می کردند. سه کشتی بخاری کمپانی هر آنچه را که برای گشایش مبادلات مورد نیاز بود وارد بوشهر نموده و متقابلاً غلات، پشم، خرما، پوست بز و اکسید دوفر (خاک سرخ) جزیره هرمز را به آلمان

حمل می‌کردند.

این تجارتخانه در سال ۱۸۹۶ ورشکست شد. پس از یوهان ورت، دو مؤسسه دیگر آلمانی هم که در خلیج فارس به فعالیت تجاری پرداختند، دوران فعالیت طولانی و نتیجه‌بخش نداشتند. این دو شرکت عبارت بودند از کمپانی هامبورگ - خلیج فارس [هامبورگ پرزین گلف کمپانی] Hamburg & Persian Gulf Company و شرکت بازرگانی ایران و آلمان Deutsche Persische Handels Gesellschaft [دویچه پرزیش هندلز گزلشافت] که مدتی کوتاه فعالیت کردند و بر اثر کمبود ظرفیت کار و نداشتن سرمایه کافی متوقف شدند.

دوره رکود و ورشکستگی شرکتهای آلمانی، از تاریخی که روبرت ونکهاوس Robert Wonckhaus تاجر آلمانی در سال ۱۸۹۶ در بندر لنگه مستقر شد و به خریدن صدف مروارید و صدور آن به آلمان پرداخت تغییر کرد. این تغییر چندان فوری و درخشان نبود اما در هر حال ونکهاوس با کمکی که صاحبان کشتیها و بانکداران به او می‌نمودند بتدریج به شکل یک مؤسسه بزرگ تجاری در خلیج فارس جلوه کرد. در اواخر قرن نوزدهم میلادی ونکهاوس از شهرت و اعتبار و حیثیت خاصی برخوردار شد.

شعبات شرکت در بندرعباس، بحرین، بوشهر، محمره [خرمشهر] و بصره دایر گردید. چندسالی بعد آرنولد ویلسون افسر مستعمراتی هند باحسرت از فعالیتهای ونکهاوس یاد می‌کرد. بقول آدالا: ونکهاوس تنها آلمانی این منطقه بود که توانست علاوه بر کسب پول و ثروت، برای آلمانیها اعتبار و احترام نیز کسب کند. ناوگان خطوط کشتیرانی هامبورگ - آمریکا فعالانه بین اروپای شمالی، دریای سرخ و خلیج فارس در تردد بودند.

ونکهاوس شعبات خود را در سه زاویه مثلثی که رأس آن بحرین و قاعده‌های آن در بصره، بوشهر و بندرعباس بود دایر کرده و تقریباً تمام خلیج فارس را تحت نظر داشت. منتهی‌الیه این خط در مسیر مدیترانه، دریای سرخ، خلیج فارس بندر عثمانی بصره در شط‌العرب (اروندرو) بود که قرار بود خط آهن بزرگ - هامبورگ - بغداد - بصره را از طریق دریا به بنادر آلمان مرتبط می‌سازد.

کمپانی رابرت ونکهاوس نمایندگی خط هامبورگ - آمریکا را در تمام بنادر خلیج فارس برعهده گرفته بود. اولین کشتی بخاری کمپانی H.A.L. موسوم به کانادیا Canadia در تابستان در ۱۹۰۶ در بوشهر لنگر انداخت که محموله آن مقادیر قابلا ملاحظه‌ای قند بود.

ورود اولین کشتی آلمانی به بندر بوشهر ژست قدرت نمایانه آلمان در برابر ورود کشتی های روسی به خلیج فارس بود که نخستین فرزند آن موسوم به پیونر (پیشاهنگ) در ۲۱ ماه مارس سال ۱۹۰۱ از دریای سیاه به سوی خلیج فارس حرکت کرده در ۱۳ آوریل همان سال در بندر بوشهر لنگر انداخته بود.

کشتی پیونر در مسیر خود به سوی بوشهر در بنادر مسقط، عباسی، لنگه و دیگر بندرهای خلیج فارس توقف داشته و برای جلب توجه بازرگانان محلی، مباشرین شرکت کشتیرانی روسی در بنادر سر راه اعلام داشته بودند که محموله های تجاری را به رایگان حمل کرده و پرداخت بیست صدم هرگونه زیان اموال را به صاحبان کالا ضمانت می کنند.

در نهم نوامبر ۱۹۰۱ دومین کشتی روسی عازم خلیج فارس موسوم به کرنیلف ضمن مسافرت به مقصد، دچار سانحه شده و بر اثر شکستگی بدنه، بارهای نفت و شکر آن با زیان سنگینی به فروش رسیده بود. علی رغم این زیان مدیر شرکت کشتیرانی مزبور موسوم به رادلف به ویت Witte صدراعظم روسیه اطمینان داده که تا ماه اکتبر شرکت او سرویس مستقیمی بین ادسا و خلیج فارس برقرار خواهد کرد.

دولت روسیه برای ادامه این فعالیت کمک هزینه ای به مبلغ پنج هزار لیره به شرکت یادشده پرداخت می کرد. سایکس، ژنرال انگلیسی و کارشناس مسائل ایران و خلیج فارس، در کتاب خود می نویسد:

«ورود اولین کشتی بخار آلمان یقیناً احساساتی موافق در مردم ایجاد کرد. سرنشینان آن از اعراب در داخل کشتی پذیرایی شایانی کرده و کاملاً توجه آنها را به طرف خود جلب کردند. میزان تجارت در اول خیلی کم بود ولی به سرعت در بصره بر مقدار آن افزوده شد و علت آن بارگیری مواد زیادی برای راه آهن بود.»

در سال ۱۹۰۰ میلادی / ۱۲۷۹ ه. ش / ۱۲۱۸ ه. ق / اشتم ریخ Stemrich سرکنسول آلمان در استانبول به همراه رایزن نظامی و یک هیأت از راه زمینی به کویت رسیدند. آنان کوشیدند شیخ مبارک امیر کویت را راضی کنند تا زمینهای در اراضی ساحلی کویت که راه آهن بزرگ بغداد باید در آنجا خاتمه یابد به آنان بفروشد.

با وجود تلاشهای فراوان سرکنسول آلمان و فشار سیاسی دولت عثمانی، شیخ مبارک این درخواست را نپذیرفت. زیرا قبلاً انگلیسیها قراردادی با او بسته بودند.

به سال ۱۹۰۱ میلادی یک ناو جنگی عثمانی در ساحل کویت لنگر انداخت اما پس نزدیک شدن یک از مفاد انگلیسی ناچار شد ساحل کویت را ترک کند.

علی رغم عدم توفیق روسها در برقراری ارتباطات دریایی بین بنادر دریای سیاه و خلیج فارس، آلمانها شش سال پس از ورود آنها به خلیج توانسته بودند بخوبی خطوط

دریایی خود را اداره کنند.

در سال ۱۹۰۷ خط کشتیرانی آلمان با تخفیف فوق‌العاده برای حل هر تن کالا که به بنادر بزرگ اروپا صادر می‌شد و حمل رایگان زائران مسلمان به جده موجبات خشم و نارضایتی روسها و بویژه انگلیسیها را فراهم آورد. به عنوان مثال درحالی که کشتیهای بخاری انگلیس برای هر تن کالا ۴۰ شلینگ کرایه دریافت می‌کردند کشتی‌های بخاری آلمان این مبلغ را تا ۲۰ و حتی ۱۰ شلینگ تنزل دادند. تجارت آلمان در خلیج فارس که بوسیله ونکهاوس اعمال می‌شد شامل شیوه‌های نفوذگستری چشم‌گیری بود که بعدها در سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ هـ.ش / (۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ میلادی) نیز از سوی آلمانیان پیروی شد.

صدور ماشین‌های کشاورزی و صنعتی و مصنوعات آلمان به شرق با قیمت ارزان، خرید محصولات کشاورزی و فرآورده‌های دامی نظیر غله و حبوبات و پشم و پوست و حتی شاخ حیوانات و احشام به قیمت گرانتر از آنچه که انگلیسی‌ها می‌خریدند، نقش مهمی در توسعه بازرگانی آلمان در این قسمت از خاورمیانه داشت. وانکهاوس کماکان در خریداری مروارید و اکسید دوفر خلیج فارس نیز کوشا بود. در سال ۱۹۰۸ میلادی، رایزن بازرگانی آلمان در استانبول از بین‌النهرین، ایران و خلیج فارس دیدن کرد. در همان سال یک کشتی تحقیقاتی موسوم به آرکونا و یک هیأت از دانشمندان آلمانی از خلیج فارس دیدن کردند.

وادالا نایب کنسول فرانسه در بوشهر در اوایل سده بیستم میلادی، در اثر ارزنده خود بنام خلیج فارس *Le Golfe Persique* می‌نویسد:

«اواخر سده نوزدهم (میلادی) بود که تلاش‌های حریصانه آلمانیان در خلیج فارس گسترش یافت. آلمانیان در اجرای اندیشه پان - ژرمنیست‌ها؛ تشکیلات یک امپراتوری عظیم اروپائی - آسیائی و در نتیجه تسلط و برتری بر جهان را در سر می‌پروراندند. آنها می‌خواستند خط آهن بزرگشان از مسیر هامبورگ، استانبول، بغداد، بصره، کویت امتداد یابد. اگر نقشه هامبورگ خلیج فارس اجرا می‌شد، به دولت برلن و آلمانیان یک قدرت اقتصادی فوق‌العاده که تاکنون در جهان دیده نشده می‌داد.»

وادالا سپس به نقل از آندره شرآدام *Andre Cheradame* مؤلف کتاب دو چهره بی‌نقاب طرح پان ژرمنیست، می‌نویسد: «پایه و اساس طرح پان ژرمنیست علی‌العموم روی اجرای نقشه هامبورگ - خلیج فارس مبتنی است.»

کنسول وادالا راه آهن بزرگ (برلن) بغداد را راه آهنی می‌داند که تحقق یافتن آن بعید به نظر می‌رسیده است. او سپس می‌نگارد راه زمینی که آلمانیان برای دست یازیدن به خلیج فارس از آن استفاده کردند بر اثر اشغال بین‌النهرین بوسیله انگلستان (در جنگ

جهانی اول) از بین رفت. راه دریائی که آلمانی‌ها سالیان دراز برای نفوذ در خلیج فارس برقرار کردند بر اثر جنگ از بین رفت و تلاش‌های کسانی که در برلن نشسته بودند به هدر رفت تا جایی که اثری از هیچ آلمانی در روی آبها و کرانه‌های خلیج فارس بجا ماند.

در سال ۱۹۰۳ لرد لندزداون Lord Landsdown طی انتشار اعلامیه‌ای به آلمان و روسیه هشدار داد که تأسیس پایگاه دریایی و یا هر نوع استحکامات بندری از سوی هر یک از دو دولت به مثابه تهدیدی علیه منافع انگلستان می‌باشد.

رابرت ونکهاوس با فعالیتهای دامنه‌دار خود در خلیج فارس موجبات نارضایتی شدید انگلیسیها را فراهم آورد. شایعاتی بر سر زبانها افتاده بود که ونکهاوس قصد استخراج ذغال سنگ از معادن زیرزمینی جزیره فارسی را دارد.

از همان سالهای پایانی سلطنت ناصرالدین شاه قاجار فعالیتهای تجاری آلمان در ایران روی به گسترش نهاده بود. رقابت نه تنها میان آلمانی‌ها با انگلیسیها و روسها، حتی بین آنها و فرانسویها نیز جریان داشت.

نگرانی گرتنر گرینوو Gaertner Grebenow وزیر مختار آلمان از ورود فرانسویان به بازار اسلحه و مهمات ایران و فروش توپخانه فرانسوی به قشون مظفرالدین شاه حد و حصری نداشت.

شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما وزیر جنگ در یک میهمانی سخنانی بیان داشته بود که حکایت از آن می‌کرد دولت ایران در نظر دارد تعدادی توپ کوهستانی هفت سانتیمتری به کشورهای اروپایی سفارش دهد. کمپانی کروپ مایل بود در این معامله شرکت کند.

علی‌رغم مذاکراتی که فون روزن Von Rosen مترجم سفارت و بارون فون بودمان Bodmann با فرمانفرما انجام دادند، فرمانفرما توپهای اخاسیوس اتریشی را بجای توپهای کروپ برگزید و این امر موجبات گله‌گزاری و شکایت کمپانی کروپ را فراهم ساخت که نمایندگان سیاسی آلمان در کشورهای خارجی را متهم به تساهل در حفظ منافع صنایع آلمان می‌نمود.

موضوع دیگر مورد مذاکره ایرانیان و آلمانی‌ها در دو سال آخر قرن نوزدهم امکان دریافت ۲۵ میلیون مارک با بهره پنج درصد از دویچه بانک در مقابل اعطای امتیاز احداث راه آهن از خانقین (واقع در مرز عثمانی) تا تهران بود.

بودمان کاردار سفارت آلمان در تهران میل داشت امتیاز احداث تراموای از تهران تا خویش را برای یکی از کمپانی‌های آلمانی بدست آورد.

تظاهرات دوستانه دولتی در آیین تشییع جنازه فوت گرتنر گرینوو وزیر مختار

آلمان که در ۲۲ مارس ۱۸۹۸ در تهران ۲۸ شوال ۱۳۱۵ هـ ق بر اثر بیماری درگذشت به اوج رسید.

دولت ایران اعلام عزاداری نمود و غلامحسین خان امین خلوت یکی از درباریان مأمور شد که جنازه وزیر مختار را به آلمان حمل کند. امین الدوله صدراعظم و «تمام وزرای عظام و صاحبان مناصب و خدام آستانه سلطنتی به سفارتخانه آلمان رفته و تشییع جنازه کردند. از افواج قشون و سواره‌ی کشیک خانه مبارکه و سواره‌ی قزاق و اجزاء وزارت نظمیه به آئین سوگواری تا خارج دروازه شهر و نزدیک باغ شاه، ملتزم و بطور احترام همراه جنازه بودند»

در سالهای پایانی قرن نوزدهم، عصر راه آهن برلین - بغداد پیش آمده بود. دورنمای یک خط آهن ترانزیت - استراتژیک که برلین را به بغداد متصل کند هم و غم سیاستمداران و صاحبان صنایع آلمان را به خود مشغول می‌داشت. ایران در این میان می‌توانست نقشی مهم داشته باشد. هرگاه رشته‌ای از راه آهن از خانیقین به سوی مرز ایران کشیده می‌شد و در جهت شرق تا مرزهای هندوستان امتداد می‌یافت چه وضعیتی ممکن بود پیش آید.

برنامه درانگ - ناخ - استن، نگاه به سوی شرق جایگزین طرحهای درون گرایانه بیسمارک شده بود که ویلهلم با زهر خند و تمسخر از او یاد می‌کرد. زمانی بیسمارک گفته بود: «برای حفظ دستاوردهای جنگ ۱۸۷۰ با فرانسه و عهدنامه فرانکفورت که به موجب آن آنراس ولرن از فرانسه جدا شد و به آلمان تعلق یافت آلمان نباید به قلمروهای جدید چشم بدوزد هدف آلمان باید حفظ فتوحات بدست آورده در مقابل تهدیدات خارجی و جلوگیری از ائتلاف دیگر کشورها علیه آلمان باشد.»^{۴۳}

به همین دلیل بود که او توجهی به درخواستهای ناصرالدین شاه نکرد زیرا حفظ دوستی آلمان با روسیه را بر هر چیز ترجیح می‌داد. اما زمان و تحولات سیاسی اروپا دگرگون شده بود. اینک دیگر نظرات بیسمارک برای مدتی طولانی به بایگانی سپرده می‌شد.



محسن خان معین الملک (مشیرالدوله بعدی) وزیر
مختار ایران در پاریس از کسانی بود که
سرمایه گذاران آلمانی را تشویق به سرمایه گذاری در
ایران می کرد



ژنرال مولتکه دوم که با شکست دادن ناپلئون سوم در سدان
'واژه عظمت نظامی پروسی (آلمان) را به عرش رساند.

فصل پنجم

راه آهن برلین، استانبول، بغداد، توجه امپراتور جدید
آلمان به خاور نزدیک و سیاست نگاه به شرق

در سال ۱۸۹۰ بیسمارک بر اثر اختلاف با ویلهلم دوم از کار کناره گرفت. امپراتور جدید برای بدست آوردن دل بیسمارک لقب دوک لون بورگ Lauenburg به او داد اما بیسمارک از پذیرفتن آن لقب طفره رفت و چهارده سال باقی مانده از عمر خود را در سیلاش «وارزین» به استراحت و باغبانی و مطالعه گذراند. ویلهلم بیسمارک را سیاستمداری می‌نامید که به علت علاقه داشتن به ایفای نقش تماشاگر، دولت و ملت آلمان را از مستعمرات محروم کرده و تنها ناظر استعمارگری سایر دول اروپا در آسیا و آفریقا و اقیانوسیه بوده است.

ویلهلم نظرات و عقاید بیسمارک را کهنه و نامنتطب با روح عصر جدید و مقتضیات زمانه می‌دانست.

جانشین بیسمارک لئوکاپریوی فون گراف Leo Caprivi Von Graf بود که به مدت چهار سال زمام امور آلمان را زیر نظر و دستور مستقیم قیصر اداره کرد.

لئوکاپریوی فون گراف، نیز بزودی معتقد شد که به علت عدم توجه بیسمارک به یافتن مستعمرات ماوراء بحار جایی برای آلمانی‌ها باقی نمانده است و فقط دو منطقه کم‌حاصل «توگو» و «کامرون» در آفریقا و تعدادی جزایر دورافتاده مجموع مستعمرات آن کشور را تشکیل می‌دهد. او و مارشال بی برشتاین، ویلهلم را به اتخاذ سیاست فعالتری در شرق تشویق کردند و نتیجه کوششهای آنان بود که به استقبال گرم قیصر از ناصرالدین شاه و نیز سفر او به بیت المقدس منتهی شد. امپراتور در سال ۱۸۸۹ سفری به اسلامبول پایتخت عثمانی انجام داد و از آن زمان اندیشه کسب نفوذ سیاسی-اقتصادی گسترده در خاور نزدیک در مخیله قیصر پدید آمد.

ویلهلم پس از این سفر هرگونه شایعه را درباره منافع آلمان در دریای سیاه و دریای مدیترانه و کوشش برای وارد ساختن عثمانی به اتخاذ مثلث رد کرد و شش سال



ولیعهد ویلهلم اول موسوم به پرنس فردریش ویلهلم که به نام فردریک سوم
برتخت سلطنت آلمان نشست اما در سال ۱۸۸۸ وفات یافت و پسرش ویلهلم دوم
- نوه ویلهلم اول - امپراتور آلمان شد.

بعد بارد پیشنهاد محرمانه لرد سالیسبوری نخست وزیر انگلستان برای تقسیم امپراتوری عثمانی، بی توجهی خود را به شرکت در برنامه ریزیهای درازمدت بریتانیا در خاور نزدیک به ثبوت رساند.

سفر ویلهلم دوم به اسلامبول و سپس بیت المقدس، سخنان او در تجلیل صلاح الدین ایوبی پادشاه مسلمان قرون وسطی که جنگهای طولانی او با سپاهیان صلیب در تاریخ شرق و غرب هر دو با خطوط درخشانی نوشته شده است و بویژه قدردانی او از سلطان عبدالحمید دوم تاثیر بسزایی در اذهان مسلمانان بجا گذارد.

با این همه ویلهلم نیز مانند بیسمارک توجهی به اوضاع ایران نداشت و عثمانی را خط اول منافع آلمان در شرق دانسته اعمال نفوذ در آنجا را کافی می دانست. به نظر ویلهلم ایران آن چنان در چنبره قدرت روسیه تزاری فرو رفته بود که آلمان قادر به هیچ گونه استفاده استراتژیکی یا اقتصادی یا نظامی از آن نبود، در حالی که عثمانی وضعیت متفاوتی داشت.

ویلهلم در سفر خود به بیت المقدس جامه راهبان پوشید. با ساده ترین سر و وضع و کمترین تعداد همراهان در اماکن مقدسه مسیحیان در فلسطین حاضر شد و برای نشان دادن عوالم و هیانیت با دست خویش برای خود غذا پخت.

باید اعلیحضرت سلطان و سیصد میلیون مسلمان که در روی زمین پراکنده اند و سلطان ربه عنوان خلیفه خویش تقدیس می کنند، بدانند که امپراتور آلمان همیشه دوست آنها خواهد بود.

از این زمان بود که با تبلیغات شدید و نقل قولهای افواهی و عامیانه دوستداران آلمان افسانه های پیرامون اسلام آوردن ویلهلم بر سر زبانها افتاد. مسلمانان کشورهای عربی و ایران و قفقاز و هند به دیده تحسین و سپاس به ویلهلم نگریستند و لقب حاج محمد ویلهلم به او دادند. برای مدتی نزدیک به یک دهه امپراتور به نصایح بیسمارک دست کم در مورد ایران وفادار ماند. شاید با پایان یافتن قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم نظرات او نیز دستخوش تحول شد و پیاده شدن نظرات او به دهه دوم آن قرن، یعنی سال ۱۹۱۴ موکول گردید.

راه آهن برلین - استانبول - بغداد

از دیدگاه آلمانیها و به ویژه استراتژیستها، نظامیان و سرمایه داران، کشور ترکیه عثمانی به سبب اروپایی - آسیایی بودن خود، قرارداداشتن در سر راه دریای سیاه به مدیترانه، منابع قابل ملاحظه غله و پنبه و کانهای گوناگون، درخور توجه و اهمیت بود. اندیشه پردازان آلمان که در صدد کسب مناطق نفوذ بودند امتداد یافتن خط آهن سراسری

آلمان از طریق رومانی و بلغارستان تا استانبول و سپس شعبه جزیره آناتولی و سرازیر شدن به سوی بغداد و آنگاه بصره ساحل خلیج فارس را قابل مطالعه می‌دانستند و در این رهگذر طرحهایی ارائه می‌دادند.

بنابه نوشته لوتسکی، مورخ روس، کنت مولتکه (Moltke)، استراتژیست آلمانی، برای نخستین بار پیشنهاد احداث خط آهن را عنوان کرد. مولتکه در مقاله‌ای که در نیمه اول قرن نوزدهم در مطبوعات آلمان انتشار یافت، نوشت قدرتی که این دست آهنین را خواهد کشید باید امپراتوری متحد آلمان باشد. آنگاه این دست از آسیای صغیر سردر خواهد آورد و انگشتان خود را به مرزهای قفقاز، عراق و هند دراز خواهد کرد.»

مورخ نامبرده روس می‌افزاید:

«در سالهای ۶۰ قرن نوزدهم، اقتصاددانان و جامعه‌شناسان آلمانی به امپراتوری عثمانی همچون مستعمره آینده خود نگاه می‌کردند. یکی از اقتصاددانان آلمانی می‌نویسد که وی امیدوار است زنده باشد و ببیند روزی را که میراث ترکیه به آلمان تعلق گیرد و هنگامی آلمانی در سواحل بوسفر مستقر شوند. پس از تجدید وحدت آلمان، اشراف و سرمایه‌داران آلمانی برای اجرای این نقشه توسعه‌طلبانه آماده شدند.»

از دیدگاه لوتسکی «قرار بود امپراتوری عثمانی به یک مستعمره آلمانی و عراق به انبار غله و مرکز کشت پنبه امپراتوری آلمان تبدیل شود. دیپلماسی آلمان به حاکمیت آینده خود بر ترکیه کاملاً امیدوار بود و آشکارا خود را از برنامه‌های گوناگون راجع به تقسیم امپراتوری عثمانی کنار می‌کشید.»

نظریه مورخ روس گرچه اغراق‌آمیز است اما دور از واقعیت نیست. کارشناسان و مهندسان آلمانی وجود معادن سرشار جیوه، نیکل، آهن، منگنز و گوگرد و مقدار قابل توجهی چوب و زغال سنگ را در آناتولی به منزله پشتوانه پایان‌ناپذیری برای تأمین مواد خام صنایع آلمان مورد تایید قرار داده بودند. ذخایر نفت سرزمین عراق به نظر کارشناسان آلمانی به مراتب بیش از ذخایر نفت روسیه تخمین زده می‌شد.

آنان از زراعت پنبه عراق با آتیه درخشان نام می‌بردند و در مورد امکان افزایش کشت حبوبات در آن سرزمین معتقد بودند که می‌توان در آسیای صغیر و سوریه و عراق به اندازه تمام مساحت روسیه و اوکراین غله و حبوب تولید کرد. دکتر روباخ کارشناس اقتصادی معروف آلمان معتقد شده بود که با بهبود وضع آبیاری اراضی در بین‌النهرین، عراق از بزرگترین صادرکنندگان حبوبات در جهان بشمار خواهد رفت.

سلطان عبدالحمیدخان دوم، خلیفه عثمانی که در داخل امپراتوری، با استبداد و خونریزی و بیرحمی، فرمان می‌راند در جستجوی یافتن متحدی در اروپا چشم به آلمان دوخت. خارج شدن اروپای شرقی (سربستان، رومانی) بالکان (یونان)، جزیره قبرس و

مصر از قلمرو عثمانی در آخریزدهم و محدود شدن ترکیه اروپا به بلغارستان و (Monastir) خاطر سلطان را مشوش می ساخت. آلمانها بزودی موافقت خود را با اعزام هیأت نظامی به استانبول اعلام داشتند و این درقبال درخواستهای مکرر بابعالی بود. بارون فن درگولتز (Baron- Von- der Golts)، کلنل پروسی اصلمند و سازمان دهنده، در سال ۱۸۸۲ میلادی، وارد استانبول شد و به مدت ۱۴ سال مأموریت سازمان بخشی و اروپایی کردن ارتش ترکیه را با اشاعه آئینها و اصول انضباطی ارتش آلمان برعهده گرفت.

اعزام افسران آلمانی به مدارس آلمان، تأسیس مدارس جدید ارتشی که حتی نظامیانی از کشورهای همسایه نظیر ایران و مصر را برای تحصیل و کارآموزی می پذیرفت، بخشی از فعالیتهای فن درگولتز بود که به زودی لقب پاشا گرفت و به نام فن درگولتز پاشا شهرتی بسیار به دست آورد.

علاوه بر ارتش، ژاندارمری (ضبطیه) و شهربانی (نظمیه) ترکیه عثمانی نیز به صورت اروپایی سازمان دهی شد.

در چهارم اکتبر ۱۸۸۴، بابعالی به آلفرد کالا (Alfred Kaula)، از سرمایه گذاران آلمان، امتیاز احداث راه آهن بوسفر- آنکارا را داد. بانک دوچه (Deutsche) و بانک ورتمبرگ (Wurtemberg) سرمایه های لازم را در اختیار کالا گذاردند. نقشه ها و طرحها بزودی آماده شد.

خط سیر راه آهن از حیدرآباد در نزدیک استانبول در سواحل آسیایی بوسفور آغاز شده و تا آنکارا پیش می رفت. بعدها احداث خطی تا بغداد نیز پیگیری می شد. قسمتی از خط تا از میر که به وسیله یک شرکت انگلیسی - یونانی احداث شده بود به وسیله دولت عثمانی خریداری شده در اختیار آلمانیها قرار گرفت. به تدریج عثمانی به صورت دوست و متحد آلمان درآمد. دو سفر ویلهلم دوم، سفر اول در نوامبر ۱۸۸۹ / و سفر دوم در اکتبر و نوامبر ۱۸۹۸ و تصاویر متعددی که عبدالحمید در کنار ویلهلم برداشت، بازدید ویلهلم از گور صلاح الدین ایوبی، و خطابه آتشین او بر سر مزار آن سپهسالار بزرگ اسلام و اعلام حمایتش از دولت عثمانی و سیصد میلیون مسلمانان تابع خلیفه عثمانی؛ قیصر را در مشرق زمین به صورت معبود و پهلوان اساطیری و حماسه ساز مردمی درآورد که یک قرن خودکامگی، تجاوز و تطاول روسها و انگلیسیها را تحمل کرده بودند. آلمان یگانه کشور اروپایی قلمداد شد که نه تنها به اراضی ترکیه نظر نداشت بلکه در راه ترقی و عظمت آن می کوشید.

در سال ۱۸۹۲، خط آهن استانبول به آنکارا رسید و آلمانیها سرانجام امتیاز

کشیدن خطی فرعی به سوی جنوب و سپس شرق قونیه را علیرغم اعتراضهای انگلستان، روسیه و فرانسه تحصیل کردند.

رساندن خط آهن به شهر قونیه در سال ۱۸۹۴ موفقیت چشمگیری بود که نصیب آلمانیها شد و توجه تحسین آمیز ترکها را جلب کرد. اما پول بیشتر برای تأمین هزینه‌ها مشکل بفرنجی بود که سر راه عثمانیها خودنمایی می‌کرد. فقدان پول در خزانه باعث می‌شد که دولت باب‌عالی از عهده تضمین کیلومتری راه آهن برنیاید. ترکها سرانجام، به پیشنهاد آلمانیها، درصدد برآمدند سود گمرکی واردات را از ۸ درصد به ۱۱ درصد بهای کالاها افزایش دهند. این امر باعث نارضایی انگلستان و فرانسه شد. اما سرانجام دولتین نیز با افزایش سود گمرکی کالاهای صادراتی خود به عثمانی موافقت کردند، با تحمیل این شرط که سرمایه‌های انگلیسی و فرانسوی در ساختمان راه آهن از قونیه تا بغداد مشارکت داده شوند.

اما روسیه تزاری به شدت مخالف احداث راه آهن در خاک ترکیه عثمانی بود و بر مخالفت خود پایدار ماند.

طی پنج سال بعد، احداث راه آهن قونیه - بغداد، با سرمایه‌های مشترک آلمان و فرانسه و انگلستان ادامه یافت. اما کنترل سهام و امور مدیریت راه آهن در دست آلمانیها باقی ماند.

اختلافات بر سر توزیع سهام و تقسیم مقامات اداری راه آهن سرانجام باعث خروج فرانسه از مقاطعه بین‌المللی شد. اما آلمانیها علیرغم تنگناها و اختلافات، احداث راه آهن قونیه - بغداد را در سال ۱۹۰۰ میلادی ادامه دادند.

دولت عثمانی، همزمان، ایجاد راه آهن از سواحل دریای سرخ به مدینه را به صورت یک اقدام مذهبی و بزرگ و دارای اجر و ثواب اخروی عنوان کرد.

برای انجام این پروژه سنگین و پرخرج، دولت عثمانی قبول وجوهات اعانه و ساختمان راه آهن از محل کمکها و نیازهای مسلمانان را اعلام داشت. این ابتکار نه تنها موجب گرد آوردن مبالغ قابل توجهی پول در خزانه دولت عثمانی می‌شد، بلکه مقام سلطان عثمانی را به عنوان خلیفه اسلام و باعث و بانی وحدت مسلمانان تثبیت می‌کرد و نقش بسیار بزرگ و معتبری به او می‌بخشید.

اهالی سالونیک و قونیه، با پرداخت چهل هزار لیره اعانه، گام اول را برداشتند. روزنامه حیل‌المتین پیشنهاد کرد که نواب دکن، سر وقار الامراء، وزیر اعظم سلطنت حیدرآباد دکن، دفتر اعانه‌ای بگشاید و در احداث این راه آهن که منافع آن عاید عموم مسلمانان می‌شود اقدام کند.

ملا عبدالقیوم از روحانیون مسلمان حیدرآباد دکن، دفتری گشود و از عموم مسلمانان هند و امیران و نواب مسلمانان خواست که در این امر خیر سهیم شوند. قصد سلطان از احداث راه آهن حجاز چنین توجیه می‌گردید که «افواه است که اعلیحضرت سلطان به واسطه دلتنگی و تکدر از قرنطینه‌های خط مصریه که بدون وقوعات ناخوشی مکه، حجاج را در قرنطینه عذاب می‌دهند و عرض حالهای زیاد که از اسلامیان هند و جاوه و مغرب و قفقازیه به دربار سلطانی رسیده محض رفاهیت و آسایش زائرین بیت‌الله در صدد کشیدن راه آهن شام تا مصر برآمدند. بعضی را رأی این بود که اگر دولت اعانه جمع نکند و به جای آن سهم قرار بدهد تا هر کس از اسلامیان خارجه و داخله بتواند شرکت کنند، اولی می‌باشد ولی قصد اعلیحضرت سلطان این است که عموم اسلامیان در این عمل خیر شرکت داشته باشند و نیز منافع این راه را بعد از خرج مصرف کارهای خیریه دیگر بنمایند که فایده‌اش باز راجع به عموم مسلمانان باشد.»

سلطان عبدالحمید با واگذار کردن عایدات سالانه گمرک بیروت که یکصد و پنجاه هزار لیره می‌شد به جهت مصارف راه آهن حجاز، علاقه خود را به انجام این طرح مهم ابراز داشت. طول راه آهن حجاز ۵۶۷۰ کیلومتر برآورده شده بود و احداث آن نظارت باب عالی را بر عربستان تأمین می‌کرد و برای اعزام نیرو در مواقع لازم وسیله استراتژیک مؤثری بود.

روزنامه‌های فارسی زبان چاپ هند و مصر و قفقاز صورت اعانات به راه آهن مدینه را با اسامی اعانه‌دهندگان به چاپ می‌رساندند.

به عنوان نمونه سعید پاشا رئیس شورا، عزت بی‌افندی کاتب ثانی و مردمانی از ولایات بروسه، آنقره، بصره، آطنه، قونیه، قطمونی، دیار بکر، قره‌حصار، قیرشهر، سوریه، حلب و بغداد هر یک مبالغ قابل توجهی به این مقصود کمک کرده بودند.

مظفرالدین شاه درحین انجام سفر اول خود و به هنگام عبور از استانبول پنجاه هزار لیره انگلیسی را به این امر تخصیص داد.

روز به روز تبلیغات بیشتری درباره راه آهن حجاز می‌شد. در ذیحجه ۱۳۱۸ که برابر آوریل ۱۹۰۱ میلادی بود، سلطان عثمانی اعلام کرد که قصد دارد بلافاصله پس از اختتام راه آهن حجاز عازم حج بیت‌الله الحرام شود و به امیر مکه تلگرام کرد که در آمادگی راه آهن حجاز حتی الامکان کوشش کند و هیچ‌گونه تساهل نرزد.

در باب امکان امتداد راه آهن عثمانی از بغداد به تهران نیز مطالبی عنوان می‌شد. روزنامه فرانک و پرسان، در سپتامبر ۱۹۰۱ (جمادی‌الاول ۱۳۱۹ هـ.ق) طی مقاله‌ای

نوشت که راه آهن در ممالک عثمانی به توسط آلمان و عثمانی ساخته می شود و به بغداد می رسد و میل ما این است که آن راه آهن به تهران امتداد یابد زیرا یکی از فواید آن راه آهن برای ایرانیهای شیعی مذهب این است که کار زیارت عتبات عالیات را خیلی سهل و آسان می کند و (ایرانیان شیعی) به مراد و آرزوی بزرگ خود فایض می شوند. نویسنده فرانک و پرسیان به نقل از لرد کروزون و سیاحتنامه او افزوده بود که فاصله تهران و بغداد پانصد میل است و بلاد معتبری چون همدان و کرمانشاه در بین راه دیده می شوند. سم اکنون مالالتجاره زیاد از این راه داخل ایران می شود و از آن خارج می شود و فرنگیهای تهران که می خواهند مال و متاعی به این پایتخت آرند و کراهت دارند که آن را از کوه و کتل های خطرناک راه بوشهر و شیراز عبور دهند، راه بغداد را اختیار می کنند. این راه، تجارت معتبری در پیش دارد، گرچه، به واسطه پستی و نشیب جلگه عراق عرب نسبت به دشت ایران، کار ساختن این راه خالی از اشکال و کم خرج نیست.

فرانک و پرسیان یادآوری می کرد که از بغداد به خانیقین بیش از صد و پنجاه کیلومتر نیست و هیچ اشکال ندارد اما بخش مشکل در خاک ایران است که پنج قسمت را شامل می شود:

- از تهران به قم ۱۲۰ کیلومتر
- از قم به سلطان آباد ۱۲۴ کیلومتر
- از سلطان آباد به بروجرد ۷۳ کیلومتر
- از بروجرد به کرمانشاه ۲۴۳ کیلومتر
- از کرمانشاه به خانیقین ۱۰۰ کیلومتر

اکثر زوآر ایران از این راه به کربلا و نجف می روند و عده زائرین ایرانی از طبقات پست و بلند هر سال تقریباً سیصد هزار نفر است، زیارت کربلا مثل مکه معظمه نیست، یعنی در سال موقع معینی ندارد بلکه تعیین دفعات نمی توان کرد و ممکن است در یکسال بیش از یک مرتبه بروند. علاوه بر این بسیاری از شیعیان وقت مردن وصیت می کنند نعش آنها را به کربلا حمل کنند و آنجا به خاک سپارند. بنابر این سالی شش هزار نعش به آن شهر حمل می شود و قاطر آن نعشها را از امکنه مختلفه به کربلا می رساند. مدتی طولانی در راه [بوده و این] و مورث بعضی زحمتهاست. ناهمواری این راه فقط در دو قسمت آخر است که کوهستانی است. معذک عبور از این دو قسمت نیز چندان مشکل نیست و کالسکه مکرر از آن عبور کرده. یکی از مهندسین فرانسه گوید شعبه ای از این راه می توان جدا کرد و آن شعبه بندر معتبر ایران واقع در کنار خلیج فارس را که محمره باشد به پایتخت وصل می کند و تقسیمات آن شعبه راه از این قرار است: از بروجرد به خرم آباد چهل و نه کیلومتر